

توسعہ ی سیاست

مردمی فشودہ

w w w . y a l d a n e t w o r k . o r g



توسعه‌ی سیاسی

مروزی فشود

درآمد:

در این نوشه شما با مفهوم توسعه‌ی سیاسی بیشتر آشنا خواهید شد. برای این منظور از طریق ککاش بیشتر در دیدگاه‌های مختلفی که در تعریف توسعه‌ی سیاسی مطرح شده، تلاش می‌شود مفهوم توسعه‌ی سیاسی هر چه بیشتر باز شود. در ادامه، ضمن اشاره به رابطه‌ی توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی، برخی از مفاهیم مرتبط با توسعه‌ی سیاسی که امروزه در فضای سیاسی و اجتماعی ایران بسیار مطرح است، مورد بررسی قرار می‌گیرد، از جمله عقلانی شدن، بوروکراتیزا سیون، ملت سازی، دولت سازی، و دموکراتیک شدن. سپس سه بعد اساسی توسعه‌ی سیاسی، یعنی برابری، ظرفیت و تمایزیابی مورد بررسی قرار می‌گیرد همچنین از اهمیت توسعه‌ی سیاسی، موانع بر سر راه آن و نیز از بنبست‌هایی که می‌تواند در این زمینه پدید بیاید بحث می‌شود و در پایان به ارتباط توسعه‌ی سیاسی با انتخابات و توافقنامه شدن زنان اشاره می‌شود. با مطالعه‌ی دقیق این نوشه و همراهی با جریان آموزش آن ضمن انجام تمرینها، شما قادر خواهید بود درکی در سطحی بالاتر از مضمون مشکلات سیاسی جامعه‌ی ما در ارتباط با توسعه‌ی سیاسی آن داشته باشید و از این درک برای فعالیتی آگاهانه‌تر استفاده کنید.



مفهوم توسعه سیاسی

منشاء

توسعه‌ی سیاسی مفهومی است با بیش از نیم قرن سابقه. این اصطلاح در اساس، از دهه‌ی پنجاه میلادی رواج یافت. دورانی که با جنگ سرد و شروع جنبش‌های آزادی‌بخش ضداستعماری در کشورهایی همراه بود که بعدها کشورهای جهان سوم نامیده شدند؛ کشورهایی در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین.

در آن دوران برای تحول کشورهای تازه از بند استعمار رها شده، ابتدا از اصطلاح نوسازی سیاسی (political modernization) استفاده می‌شد. استفاده از تعبیر «نو سازی» یا همان لط«مدرن شدن» در این اصطلاح، بعدها تاثیر عمده‌ای بر مباحث توسعه‌ی سیاسی گذاشت. توسعه‌ی سیاسی، بر خلاف عنوان تحول خواهش، در ابتدا مفهومی محافظه‌کارانه داشت. در واقع، با در نظر داشتن این که اغلب کشورهای مستعمره، زیر سلطه‌ی استعماری کشورهای غربی بودند، و نیز این واقعیت که در آن دوران جنگ سرد و رقابت بین دو **بلوک سرمایه‌داری** و **بلوک کمونیست** در عرصه‌ی بین‌المللی، در جریان بود، بیشترین توجه در فرآیند توسعه‌ی سیاسی از دیدگاه بلوک غرب، به این موضوع معطوف شده بود که این کشورها پس از خروج یا پایان دوره‌ی استعماری «ثبات» سیاسی را از دست ندهند یا اگر دچار بی‌ثباتی شده‌اند، ثبات سیاسی به دست آورند. بیم از این بود که این گونه جامعه‌ها که پیشتر تحت استعمار کشورهای غربی بودند، در اثر این بی‌ثباتی به دام بلوک رقیب، یعنی **بلوک شرق**، بیافتدند.

در مقابل، از دیدگاه بلوک شرق، مهمترین موضوع این بود که چنین کشورهایی بتوانند با اتخاذ یک رویکرد **برنامه‌ریزی مرکزی** به سبک کشورهای کمونیست/سوسیالیست، توانایی تولیدی خود را افزایش دهند تا بتوانند از بند وابستگی به کشورهای مستعمره‌ی خود به طور خاص و از بند بلوک غرب به طور عام رها شوند.

به این ترتیب، توسعه‌ی سیاسی از آغاز با موضوع توسعه‌ی اقتصادی و مناسبات بین‌المللی نیز پیوند خورد.



تعريف توسعه‌ی سیاسی

تعريف توسعه‌ی سیاسی نیر مثل بسیاری از مفاهیم موجود در علوم اجتماعی دستخوش اختلاف نظر است.

فکر کنید:

آیا شما تصوری از توسعه‌ی سیاسی دارید؟ تصور خودتان را از توسعه‌ی سیاسی مرتب کنید و سپس به تعریف‌هایی که تا به حال از این مفهوم شده، مقایسه کنید.

دیدگاهها:

در تعريف توسعه‌ی سیاسی دست کم دو دیدگاه اصلی وجود دارد.

● **دیدگاه اول**، توسعه‌ی سیاسی را بخشی از فرآیند کلی **مدرن‌شدن** (=نوسازی) یک جامعه تعريف می‌کند. در این دیدگاه، توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی پیوندی وثيق دارند. مطابق اين تعريف، مدرن شدن يك جامعه، همه‌ي بخش‌های آن از جمله سیاست را دستخوش تغيير می‌کند و به عبارتی سیاست را هم مدرن یا نوسازی می‌کند.

● **دیدگاه دوم**، دیدگاهی است که گرچه در آن رابطه‌ی توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی انکار نمی‌شود اما آن را فرآیندی وسیع‌تر و پیچیده‌تر از توسعه‌ی اقتصادی می‌بیند اما گاه‌آباً به طور محدودتری آن را بررسی می‌کند. از این دید، بر خلاف توسعه‌ی اقتصادی که سنتا به شکل افزایش تولید ناخالص ملی سرانه اندازه‌گیری می‌شود، برای سنجش توسعه‌ی سیاسی باید از شاخص‌های متفاوتی در سطوح مختلف بهره گرفت. (در ادامه به این شاخص‌ها اشاره می‌شود).



دو دیدگاه و دو تفاوت

در دیدگاه اول توسعه‌ی سیاسی به دلیل پیوندش با مفهوم توسعه‌ی اقتصادی عملأً منحصر می‌شود به بررسی فرایند تحول سیاسی جامعه‌های جهان سوم، در حالی که در دیدگاه دوم، همه‌ی جامعه‌ها را، اعم از جامعه‌های توسعه‌نیافته تا جامعه‌های پیشرفته‌ی صنعتی، میتوان بر حسب سطح توسعه‌ی سیاسی بررسی و اندازه‌گیری کرد.

در دیدگاه اول معمولاً جامعه‌ی کل که اغلب متزلف با «کشور» است مورد توجه قرار دارد، حال آن که در دیدگاه دوم در هر سطحی از بررسی و سنجش میتوان توسعه‌ی سیاسی را در نظر گرفت. در این دیدگاه میتوان یک استان یا شهر را هم از نظر سطح توسعه‌ی سیاسی آن اندازه گرفت.

با در نظر گرفتن این تفاوت دیدگاه‌ها، به طور کلی میشود به پنج گونه از تعریف‌های توسعه‌ی سیاسی راه برد. هر یک از این تعریف‌ها بر جنبه‌ای خاص از توسعه‌ی سیاسی تاکید میکنند.

چهار تعریف اول بر اساس دیدگاه مدرن‌سازی استوارند و تعریف پنجم به طور خاص بر حوزه‌ی سیاست:

۱. توسعه‌ی سیاسی: عقلانی شدن^۱

این تعریف عمدتاً متکی بر سنت فکری بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی است که در قرن بیستم توسعه این تعریف عمدتاً پیدا کرد
است. در این تعریف، توسعه‌ی سیاسی یا همان مدرن کردن سیاست، عملأً بخشی از فرآیند کلی مدرن شدن یک جامعه است.
این فرآیند شامل چند تحول است:

اول، تحول از خاص‌گرایی به عام‌گرایی (تحول از تعلق به واحدهای کوچکی چون خانواده یا قبیله به واحد بزرگ ملی)

^۱ Rationalization

دوم، تحول از کارکردهای عمومی به کارکردهای اختصاصی (مثل تحول از نقش دلاک که هم کار نظافت را انجام می‌داد هم دندانپزشکی میکرد هم ماساژور بود به سه نقش متفاوت تخصصی)

سوم، تحول از جهتگیری جمعی به جهتگیری فردی (یعنی رهایی از تعلقات جمعی سنتی به تعلقات و پیوستگی‌هایی که فرد برای خودش فارغ از گروهی که به آن تعلق دارد، یعنی خانواده و قوم و قبیله برای خود تعریف میکند)

پنجم، تحول از مناسبات عاطفی به مناسبات غیرعاطفی

چهارم، تحول از معیارهای انتسابی به معیارهای اکتسابی

البته در این تعریف از توسعه‌ی سیاسی به طور خاص هم بر تمایز نقش‌ها و کارکردها (یعنی موارد اول، دوم، سوم، و چهارم) تأکید می‌شود هم بر جایگزین شدن معیارهای اکتسابی یه جای معیارهای انتسابی.

● معیارهای انتسابی و اکتسابی چه تفاوتی دارند؟

ما در این که سیاه یا سفید یا زردپوست به دنیا بیاییم نقشی نداشته‌ایم. در واقع رنگ پوست ما چیزی است که ما از بدو تولد با آن به دنیا می‌اییم. این که ما سیاه، سفید یا زرد به حساب بیاییم، ناشی از نسبتی است که جامعه بر اساس خصوصیتی به ما میدهد که در آن دستی نداشته‌ایم. از این رو، رنگ پوست یک فرد، امری است انتسابی، یعنی چیزی نیست که فرد آن را کسب کرده باشد.

در مقابل، توانایی بدنی را در نظر بگیرید: برخلاف رنگ پوست، ما میتوانیم با تمرینهای ورزشی توانایی‌های بدنی اولیه‌ی خود را (که انتسابی هستند) افزایش دهیم. در واقع ما توانایی بدنی جدیدی را کسب می‌کنیم یا می‌توانیم کسب کنیم. از این رو، این نوع توانایی را که به کوشش فرد (با در نظر گرفتن زمینه‌های زندگی) مربوط می‌شود، می‌توان یک ویژگی اکتسابی به حساب آورد.

فکر کنید + بحث کنید :

فرض کنید قرار است برای یک سمت عمومی، مثلاً شهردار یک شهر، معیارهایی در نظر گرفته شود به نظر شما کدامیک از معیارهای زیر انتسابی‌اند و کدام یک اکتسابی :

- سطح تحصیلات
- تقوا
- جنسیت
- دین و مذهب
- قومیت
- مدیریت

فکر کنید:

در جامعه‌ای که از توسعه به طور کلی، و از توسعه سیاسی به طور خاص، بهره‌مند شده باشد، کدام معیارها بیشتر در نظر گرفته می‌شود؟ آیا در همه‌ی جامعه‌های توسعه یافته‌ی کنونی بدون هیچ استثنایی از همان معیارها استفاده می‌شود؟

۲. توسعه‌ی سیاسی: انسجام‌یابی ملی^۲

گروه دیگری از تعریف‌های توسعه بر مفهوم انسجام یافتن یک ملت در درون چهارچوب جغرافیایی معینی به نام یک کشور تاکید دارند. در جامعه‌های در حال تحول، که از کثرت قومی و مذهبی برخوردارند، تعریف ملت به گونه‌ای که در یک

^۲ National integration

جغرافیای مشخص همگان را تحت پوشش قرار دهد، چالشی اساسی است. برای همین، این دیدگاه به مساله **هویت‌یابی** ملی یا همان **ملتسازی** در چهارچوب یک کشور مشخص توجه خاصی دارد.

پُحٗث کنید :

چرا اصولا باید در فرآیند ملت سازی به دنبال سیاست هایی بود که همه هی اقوام و ادیان یک کشور را در خود جای دهد؟ چرا هر کدام از این گروه های قومی و یا دینی کشوری خاص خود نداشته باشند؟ پاسخ های متفاوت به این پرسش چه چالش هایی ایجاد می کند.

۳. توسعه‌ی سیاسی: دموکراتیک شدن

در بسیاری از تعاریف رایج در مورد توسعهٔ سیاسی توجه ویژه‌ای به **دموکراتیک شدن** (democratizing) کشورهایی شده است که پیشتر از سنت و سابقهٔ دموکراتیک برخوردار نبوده‌اند و انواع متفاوتی از اقتدارگرایی را از سلطنتی مطلقه تا دیکتاتوری‌های نظامی از سرگذرانده‌اند. در این تعریف، که به بویژه در کشورهایی با سنت آنگلوساکسون رواج دارد، توسعهٔ سیاسی به معنی حرکت به سوی دموکراسی قلمداد می‌شود.

در این گروه از تعریف‌ها، دموکراسی به مثابه‌ی توزیع گستردگی قدرت و چرخش قدرت در نظر گرفته می‌شود. از این رو، مفاهیمی چون کثرت‌گرایی، رقابت و توازن قوای شفافیت و مسؤولیت‌پذیری/پاسخگویی اهمیت بسیاری می‌یابد. برخی، رقابت‌گری را عنصر اساسی مدرنیت سیاسی می‌دانند.

- از اواسط دههی هفتاد میلادی، با دموکراتیک شدن اسپانیا، پرتغال و یونان، موج جدیدی از دموکراتیک شدن آغازین گرفت. این موج، که به موج سوم دموکراسی مشهور شده است در دههی ۸۰ و ۹۰ دامنه یافت و کشورهای بسیاری را در جهان سوم و سرانجام در بلوک شرق سابق در برگرفت.

‣ Democratization

- همان طور که نظریه‌های توسعه‌ی سیاسی مبتنی بر دموکراتیک شدن می‌گویند، این موج عملاً تلاشی بود برای شبیه ساختن نظام‌های قبلی به نظام‌های سیاسی دموکراتیک به گونه‌ای که در کشورهای غربی به وجود آمده بودند. در برخی تحلیل‌ها، تغییر سیاست خارجی کشورهایی مانند آمریکا در شدت یافتن این موج موثر دانسته شده است.

فکر کنید + بحث کنید :

بر اساس موج سوم دموکراسی، آیا می‌توان توسعه‌ی سیاسی در مفهوم دموکراتیک شدن را همان غربی‌شدن دانست؟

- آیا می‌توان این گونه غربی شدن، دست کم در حوزه‌ی سیاست را، به مثابه‌ی طرح و نقشه‌های برای غربی شدن کشورهای جهان سوم قلمداد کرد؟

۴. توسعه‌ی سیاسی: مشارکت

آنچه در همه‌ی تعریف‌های توسعه‌ی سیاسی مشترک است، عنصر مشارکت است. از این رو، گروهی از تعریف‌ها به طور خاص روی این جنبه از توسعه‌ی سیاسی متمرکز شده‌اند. از نظر این دسته از تعریف‌ها، مدرن‌شدن به طور کلی مستلزم **بسیج همگانی** یا همان **مشارکت** است. در واقع، در این تعریف‌ها جامعه‌های مدرن، جامعه‌های مشارکتی به حساب می‌آیند و جامعه‌های سنتی، جامعه‌هایی غیرمشارکتی. به همین دلیل **فرهنگ سیاسی** جامعه‌های مدرن نیز فرهنگ سیاسی مشارکتی قلمداد می‌شود.

بنا به این دسته از تعریف‌های مبتنی بر نظریه‌های مدرن‌سازی، افزایش سعادت، گسترش شهرنشینی، دسترسی بیشتر به رسانه‌های همگانی، صنعتی شدن و افزایش درآمدها موجب افزایش تقاضاهای از حکومت می‌شود و حکومت نیز برای پاسخ به این تقاضاهای جدید، ناچار به افزایش قابلیت‌های خود است. به این ترتیب، دایره‌ی نخبگان وسیع‌تر می‌شود، مردمی که تاکنون از دایره‌ی سیاست بیرون بوده‌اند خواهان ورود به نظام سیاسی می‌شوند و همه‌ی اینها به معنی افزایش مشارکت خواهد بود.



فکر کنید + بحث کنید :

جامعه‌ها تغییر میکنند و نیازهای جدیدی به وجود می‌آید. این نیازها خود را به شکل تقاضا به سوی نظام سیاسی سرازیر میکنند. چرا نظام سیاسی باید به این تقاضاهای جدید پاسخ دهد؟ اگر پاسخ ندهد چه اتفاق رخ میدهد؟ اگر پاسخ دهد، چه؟

۵. توسعه‌ی سیاسی: نهادمندی

صرف نظر از این تعریف‌ها که هر یک بر زمینه‌های نظری گستردگتری استوارند، میتوان از دید نهادی هم توسعه را تعریف کرد. از این دید، توسعه‌ی سیاسی عبارت است از نهادمند شدن رویه‌ها و سازمان‌های سیاسی

در این دیدگاه، نهادینه شدن رویه‌ها و سازمان‌های سیاسی را در هر نوع نظام سیاسی میتوان بر اساس شاخص‌هایی چون قابلیت انطباق با شرایط جدید، میزان پیچیدگی، خودسامانی (=استقلال)، و نهایتاً انسجام درونی رویه‌ها و سازمان‌ها اندازه گرفت.

این تعریف خود را از مرکز بر کشورهای توسعه نیافته جدا میکند و تلاش میکند ابزارهای مفهومی‌ای در اختیار بگذارد که برای تحلیل و سنجدش تغییرات در هر نظام سیاسی کارآمد باشد .

فکر کنید+بحث کنید :

فرض کنید در یک کشور، قوه‌ی مجریه و قوه‌ی قضاییه هر دو، خواه به لحاظ سازمانی خواه به لحاظ رویه‌ای، به قدر لازم توسعه یافته‌اند و اجزای تخصصی پیدا کرده‌اند و ضمناً هر یک نیز از انسجام درونی برخوردارند. از منظر مفهوم نهادمندی، این دو قوه با چه چالش‌های دیگری ممکن است روبرو شوند.



● تعریفی جامع‌تر

برای آن که توسعه‌ی سیاسی صرفاً به جامعه‌های در حال توسعه محدود نشود، برخی صاحب‌نظران برای آن تعریفی مشخص‌تر و در عین حال جامع‌تر به دست داده‌اند.

این تعریف جامع است چون همه‌ی جامعه‌ها، اعم از توسعه‌یافته یا در حال توسعه را پوشش میدهد و از این نظر مشخص است که به طور خاص بر فرآیندها و نظام سیاسی مرکز است نه تمامی تحولاتی که زمینه یا پیامد توسعه‌ی سیاسی محسوب می‌شوند.

بنا به این تعریف، توسعه‌ی سیاسی عبارت است از دگرگونی مستمر اقتدار حکومتگری^۴ است. منظور از اقتدار حکومتگری، اعمال کنترل بر افراد و امور است، بر همان اساس که حکومت طراحی کرده و به اجرا درمی‌آورد.

در این تعریف، دگرگونی هم معنای مشخصی دارد: تغییر در مناسب یا در جهت‌گیری کنترل بر افراد و امور، تغییری که نتیجه‌اش عبارت است از :

- توزیع مجدد اقتدار در میان افراد و سازمانهای درون عرصه‌ی سیاسی؛ یا
- توزیع مجدد قدرت بین افراد و سازمانهای درون عرصه‌ی سیاسی، و آن افراد و سازمانهای سیاسی معارض که بیرون از عرصه‌ی سیاسی قرار دارند.

به علاوه، مستمر بودن این دگرگونی نیز به معنی آن است که توزیع قدرت امری ثابت و ابدی نیست و پیوسته در معرض تغییر است.

^۴ Governance authority

توسعه سیاسی و مدرنیزاسیون

توسعه‌ی اقتصادی به معنی ساده عبارت است از افزایش درآمد سرانه‌ی یک جامعه و دگرگونی‌هایی بنیادی در ساختار اقتصادی آن جامعه به طوری که امکان چنان رشدی برای درآمد سرانه فراهم شود.

چنانکه پیشتر آمد، دیدگاه توسعه‌ی اقتصادی از آغاز بر توسعه‌ی سیاسی سایه اندخته است. با وجود تلاش‌هایی که از نظر مفهومی برای جداسازی توسعه‌ی سیاسی از توسعه‌ی اقتصادی شده است، تردید نیست که در واقعیت این دو با هم در ارتباط هستند.

فکر کنید :

به نظر شما توسعه‌ی اقتصادی چگونه ممکن است زمینه‌ای برای توسعه‌ی سیاسی فراهم کند؟

وقتی توسعه‌ی اقتصادی به جریان می‌افتد، به طور کلی جامعه دستخوش دگرگونی‌های فراوانی می‌شود. هم کالاها و خدمات افزایش میابند و متنوع می‌شوند هم در اثر تغییر در زندگی مادی، ارزش‌ها و عقاید تکان می‌خورند. به این ترتیب، حاصل نهایی توسعه‌ی اقتصادی این است که انسانها امکان بیشتری برای «انتخاب» در اختیار خواهند داشت و از نظر ذهنی نیز برای تغییر در انتخاب‌های پیشین آماده‌تر می‌شوند.

وقتی قدرت انتخاب افزایش میابد به این معنی است که شما می‌توانید از میان انتخاب‌های متعددی که پیش رو دارید به برخی بله بگویید و به برخی نه. در اثر این بله و نه گفتن به آن چه در بازار یافت می‌شود، تقاضاهای جدیدی به بازار کالاها و خدمات وارد می‌شود و تولید کنندگان آن کالاها و خدمات برای بقا در بازار ناچارند به این تقاضاهای جدید پاسخ دهند. یعنی کالاها و خدماتی را که با «بله» مواجه شده‌اند کماکان تولید کنند و از تولید آن دسته از کالاها و خدمات که با «نه» مواجه شده‌اند (موقتاً برای همیشه) دست بردارند یا در آن تغییراتی صورت دهند تا مطابق پسند انتخاب‌گران شود. همین جریان در عرصه‌ی سیاسی هم



رخ میدهد. نه تنها سازماندهی سیاسی جامعه به خاطر تغییراتی که برای تدوام توسعه‌ی اقتصادی لازم است، تغییر میکند، بلکه افزایش قدرت انتخاب به عرصه‌ی سیاسی هم تسری پیدا میکند.

دیگر موضوع فقط به انتخاب بین این غذا یا آن غذا، این خودرو یا آن خودرو، محدود نمی‌ماند. از این پس مردم فلان تصمیم سیاسی مشخص را نمی‌پذیرند و خواهان تصمیمی متفاوت می‌شوند. گاه به جای تصمیمات، خواهان تصمیم‌گیران متفاوتی می‌شوند و می‌خواهند آنها هم تغییر کنند. این موضوع ممکن است پیشتر برود و به سطوح بالاتری از تقاضاها ختم شود. یعنی مردم خواهان تغییر رویه‌ها و حتی نهادهای تصمیم‌گیری بشوند. درنهایت، این تقاضاها حتی ممکن است به تقاضا برای تغییر سیاستها و خطمشیهای اساسی اداره‌ی جامعه هم منتهی شود و تغییراتی بنیادی‌تر را ایجاب کند.

وقتی نظام سیاسی بکوشد که به این تقاضاهای جدید برای:

- تغییر تصمیمات؛
- تغییر تصمیم‌گیران؛
- تغییر روالها و نهادهای تصمیم‌گیری؛ و
- تغییر سیاستهای اساسی

پاسخ دهد یا وادر شود به آن پاسخ دهد (خواه به مسالت خواه با خشونت)، فرآیند توسعه‌ی سیاسی عملاً آغاز شده است. فرآیندی که جرقه‌اش را توسعه‌ی اقتصادی زده بود.

بحث کنید :

آیا میتوان تغییری در جهت معکوس هم در نظر گرفت؟ یعنی آیا توسعه‌ی سیاسی میتواند موجب بهبود اقتصادی شود؟ آیا برای این مورد میتوانید مثالهایی عینی بیاورید؟

مفاهیم مرتبط با توسعه‌ی سیاسی

مفهوم توسعه‌ی سیاسی همراه است با مفاهیم دیگری که این روزها در فضای سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی ما و در مباحثات عمومی به وفور استفاده می‌شود. این مفاهیم از درون پیش زمینه‌ها، موانع، علل و پیامدهای توسعه‌ی سیاسی و از درون فرآیندهایی که توسعه‌ی سیاسی با خود به همراه می‌آورد، بیرون می‌آیند. در زیر برخی از این مفاهیم را به شکلی کاملاً فشرده مرور می‌کنیم.

• عقلانی شدن

عقلانی شدن به طور کلی به فرآیندی گفته می‌شود که طی آن، ارزشها، عواطف و هیجانات، کنشها و نهادهای سنتی جای خود را به عقلانیت و حسابگری میدهند.

در جامعه‌شناسی سیاسی، زیر تاثیر ماقس و بر جامعه‌شناس آلمانی، سه نوع اقتدار یا حکومت‌گری از هم تفکیک می‌شود: اقتدار سنتی، اقتدار کاریزماتیک و اقتدار عقلانی. عقلانی شدن در حوزه‌ی سیاسی، یعنی این که اقتدار عقلانی جاذشین اقتدار سنتی و یا اقتدار کاریزماتیک شود.

اقتدار سنتی بر مبنای روشها و ارزش‌هایی که در سنتهای مرسوم یک جامعه‌ی معین وجود دارد، شکل می‌گیرد و دوام می‌باید و مناصب و سمت‌های عمومی هم بر همین مبنای توزیع می‌شود. در مقابل، اقتدار کاریزماتیک بر مبنای خصوصیات خارق‌العاده‌ای که به رهبر ذسبت داده می‌شود تعریف می‌گردد. اما در اقتدار عقلانی، مناصب و سمت‌های عمومی، از جمله سمت‌های رهبری جامعه، بر مبنای شایستگی‌هایی که به شکل قانونی و روال مند تعریف شده‌اند واگذار می‌شوند.

یکی از وجوه برجسته‌ی عقلانیت، قانون است. در این مفهوم، قانون مجموعه‌ی مدون و منظمی از ضوابط عام و مقبول جامعه است که جایگزین شرع و عرف، یعنی سنت، می‌شود.



فکر کنید + بحث کنید:

در فرآیند توسعه‌ی سیاسی، عقلانی کردن امور، مستلزم چه تغییراتی است؟ دست کم دو زمینه‌ی مهم عقلانی شدن را به بحث بگذارید.

بوروکراتیزاسیون ●

بوروکراتیزاسیون مفهومی است کاملاً در هم تبیین با مفهوم عقلانی شدن. در واقع یکی از وجوده مهم عقلانی شدن که جهان سنتی را از جهان مدرن جدا میکند، غیرشخصی شدن امور است. منظور از غیرشخصی شدن این است که مناسبات افراد با یکدیگر نه بر اساس ویژگی‌های فردی آنان، که بر اساس نقش هایی که بر عهده دارند و انتظاراتی که از هر نقش می‌رود، برقرار شود. بوروکراسی آن نوع سازمانی است که ویژگی اصلی آن غیرشخصی کردن مناسبات است. از این‌رو، بوروکراسی مُثُلٌ آعلای عقلانیت، و فرآیند و شکل نهادین این غیرشخصی شدن است. برای تحقق همین غیرشخصی شدن است که ضوابط جای روابط را میگیرد. به علاوه، سازمان نیازمند تخصصی شدن کارها، سلسله مراتب، ثبت و ضبط، و کارآیی است.

فکر کنید:

فرض کنید که شما صاحب یک نانوایی هستید. مردم برای گرفتن نان معمولاً صفات می‌بینند و گاه ازدحام باعث به هم خوردن نوبتها و درگیری می‌شود. در اینجا چه مصادقی از شخصی بودن رابطه مشاهده می‌شود؟

فکر کنید + بحث کنید :

به یک تدبیر ساده فکر کنید و با بحث با دیگران ببینید چگونه می‌شود موضوع نوبت را بوروکراتیزه کرد و آن را به صورت غیرشخصی درآورد.



ملتسازی

مفهوم **ملتسازی** یا شکل دادن **ملت** از آغاز با مفهوم توسعه‌ی سیاسی همراه بوده است. زیرا بسیاری از کشورهایی که موضوع مطالعات توسعه‌ی سیاسی بودند، در واقع به صورت قراردادی بویژه در دوران استعماری از قسمت‌های همچوار خود که کشورهای دیگری را تشکیل میدادند جدا شده بودند. به این ترتیب یک قوم یا ملت گاهی در دو کشور همچوار یافت میشند حال آن که در خود آن کشورها ملت‌های متفاوتی زندگی می‌کردند. در این وضعیت، این پرسش پیش میآمد که این مردمی که دارند در یک واحد جغرافیایی جدید زندگی میکنند چه هویتی دارند که آنان را به یک «ما» یا یک «ملت» بدل کند.

مفهوم ملتسازی در واقع برای سامان دادن به این چندگانگی ملی و قومی پدید آمد تا بتواند فرآیند هویت‌یابی جدید ملی را توضیح دهد و مردمی را حول یک یا چند معنا از ملیت، در قالب یک واحد ملی، یعنی کشور، متحد کند.

فکر کنید + بحث کنید :

آیا فرآیند ملتسازی همواره با انسجام مردم در قالب جغرافیایی موجود میانجامد یا ممکن است به تجزیه کشوری که قبل از ملت‌های متفاوتی را در خود جا داده منجر شود و از دل آن ملت‌های جدیدی در قالب کشورهای جدید خلق شوند.

به مواردی چون کشورهای بالکان و نیز نمونه‌هایی همچون یمن یا آلان فکر کنید.

در فرآیند ملتسازی دو خطمشی متفاوت قابل تصور است: اول، ساختن هویت مشترکی است که در برگیرنده‌ی همه‌ی تفاوتها باشد، دوم، هویتی که فراتر از هویت اجزای تشکیل دهنده‌اش باشد. به عبارت دیگر یا ساختن یک موزاییک یا رنگین‌کمان هویتی است که ترکیبی از تکه هویت‌های گوناگون باشد یا این که تعریف دیگری از ملیت داده شود که سوای هر گروه قومی یا مذهبی خاص باشد و به عبارت دیگر نسبت به آنها بی‌طرف و با فاصله‌ی مساوی باشد.



بحث کنید:

در ایران چه هویت‌های عمدۀ ای را میتوانید سراغ بگیرید که در فرآیند ملت‌سازی مطرح‌اند. با توجه به این گونه‌گونی، کدامیک از این دو خطمشی ممکن است فرآیند ملت‌سازی را با چالش کمتری مواجه کند.

 دولت سازی ●

گاهی دو مفهوم دولت سازی و ملت سازی به شکل مشابهی مورد استفاده قرار می‌گیرند. اما در علوم سیاسی، این دو واژه به دو فرآیند متفاوت مربوط می‌شوند.

موضوع ملت سازی، یافتن و یا ساختن یک هویت ملی است بر اساس مشترکات تاریخی مردمی که در یک سرزمین واحد گرد آمده‌اند. اما مفهوم دولتسازی اشاره دارد به برقراری ساختارها و نهادهای سیاسی یک جامعه.

بر همین مبنای معمولاً نوع رویکرد به دولت سازی مشاهده می‌شود. رویکرد اول را می‌توان رویکردی بروزنزا دانست که به دخالت خارجی در ایجاد ساختارها و نهادهای سیاسی یک جامعه باور دارد و رویکرد دوم را میتوان رویکردی درونزا دانست که معتقد است فرآیند دولت سازی باید از دورن جامعه‌ها و توسط مردمی که خود در این جامعه‌ها زندگی می‌کنند، انجام شود.

 فکر کنید:

آیا میتوانید به نمونه‌هایی از فرآیند دولتسازی در سالهای اخیر اشاره کنید که بویژه در منطقه‌ی خاورمیانه رخداده است؟

کدامیک از این فرآیندها درونزا بوده‌اند و کدامیک بروزنزا؟

 دموکراتیک شدن ●

برای بسیاری از افراد، توسعه‌ی سیاسی چیزی جز همان دموکراتیک شدن جامعه‌های غیردموکراتیک نیست. منظور از دموکراتیک شدن یعنی انتقال از یک نظام سیاسی غیردموکراتیک به نظامی دموکراتیک‌تر.

در این انتقال، رویه‌ها و ساختارهای حکمرانی در سطوح ملی و محلی به گونه‌ای تغییر می‌کند که تصمیمات و سیاست‌های مربوط به امور عمومی، به شکلی گرفته شود که در بردارنده‌ی برآیند خواسته‌ها و تقاضاهای مختلف گروه‌ها و افراد متفاوت باشد.

به عبارت دیگر همه‌ی گروه‌های تشکیل دهنده‌ی جامعه صدایشان شنیده شود و از خود رای و نظری داشته باشند و رای و نظرشان در تصمیمات و سیاست‌های عمومی به اندازه‌ی وزن اجتماعی‌شان نقش داشته باشد.

در چهارچوب توسعه‌ی سیاسی، فرآیند و حاصل نهایی عبارت است از دموکراتیزه شده رویه‌ها و نهادهای سیاسی. این فرآیند و حاصل نهایی آن وابسته‌اند به عواملی چون:

- فرهنگ سیاسی
- سنت‌های سیاسی
- کیفیت جامعه‌ی مدنی
- وضعیت توسعه‌ی اقتصادی
- شکل‌بندی اجتماعی
- مناسبات بین‌المللی



ابعاد توسعه سیاسی

توسعه‌ی اقتصادی معمولاً به میزان رشد درآمد سرانه‌ی یک جامعه سنجیده می‌شده است. اما به مرور مفهوم توسعه‌ی اقتصادی نیز پیچیده‌تر شده و ابعاد مختلفی غیر از درآمد به طور خاص، یا عناصر اقتصادی به طور عام، را در بر می‌گیرد. اما برخلاف سنت مطالعات توسعه‌ی اقتصادی و در نظر گرفتن بعد اقتصادی صرف برای سنجش آن، توسعه‌ی سیاسی از آغاز مفهومی چند بعدی در نظر گرفته شده که نمی‌توان آن را با یک شاخص منفرد توضیح داد.

صاحب‌نظران مختلف، ابعاد متفاوتی را برای توسعه‌ی سیاسی پیشنهاد کرده‌اند. برخی هشت بعد (وارد و روستو)، برخی پنج بعد (امرسون)، عده‌ای دیگر شش بعد (پای) و کسان دیگری چهار بعد (ایزنشتاد) برای آن در نظر می‌گیرند.

از میان مجموع نظریه‌هایی که در مورد توسعه‌ی سیاسی مطرح شده است می‌توان بر روی سه بعد اصلی دست گذاشت. این سه بعد تا حد زیادی اغلب جنبه‌های توسعه‌ی سیاسی را در بر می‌گیرد.

- **اول برابری:**

منظور از برابری، دسترسی همگانی و برابر است به فرصت‌های عمومی. این فرصت‌های عمومی، از دو طریق به شیوه‌های برابر قابل دستیابی می‌شوند:

اول، آن دسته از منصب‌ها یا جایگاه‌های عمومی که افراد به صورت انتخابی برای آن برگزیده می‌شوند. برای در اختیار گرفتن این مناصب ضروري است که همگان بتوانند وارد رقابتی برابر شوند. به عبارت دیگر، کسی از دسترسی به مناصب و جایگاه‌های عمومی محروم نباشد. برای این منظور همگان باید از امکان شرکت در فرآیندهای عمومی برخوردار باشند. بخشی از این مشارکت، از طریق امکان برابری انتخابی حاصل می‌شود. برای رای دادن و رای گرفتن جهت در اختیار گرفتن این مناصب عموم انتخابات آزاد و منصفانه از همین جنبه از توسعه‌ی سیاسی برمی‌خیزد.

دوم، آن دسته از منصب‌های عمومی که از طریق رای دادن کسب نمی‌شود، بلکه افراد برای آن استخدام می‌شوند. در این دسته از منصب‌ها، اصل بر شایستگی، است، یعنی واجد ضوابط و موازین تصدی آن منصب بودن. از این‌رو، به منظور سنجش شایستگی افراد، لازم است با همه‌ی کسانی که شایستگی استخدام برای منصب‌های عمومی دارند، به شیوه‌ای برابر رفتار شود.

ضامن اصلی برابری در تصدی منصب‌های عمومی انتخابی و استخدامی، وجود قانون و اعمال آن است.

قانون در این جا به منزله‌ی همان متن مدون عقلانی مورد اتفاق در یک جامعه است که برآیند ارزش‌های عموم مردم باشد، نه بیانگر خواست رهبران یا آن چه در سنت پیشینیان وجود داشته یا در متون پیشینیان نوشته شده و بعضًا مقدس محسوب می‌شود.

فکر کنید :

چه نمونه‌هایی از مناصب عمومی انتخابی و استخدامی در ایران می‌توانید مثال بزنید؟

فکر کنید + بحث کنید :

هر یک از مناصبی که مثال زده‌اید تا چه اندازه و چگونه شروط مختلف برابری را برآورده می‌کنند؟

● **دوم ظرفیت^۰:**

منظور از ظرفیت، گستردگی شدن توانایی‌های نظام سیاسی و اجرایی است تا بتواند به شکلی کارآمد هدف‌های مورد توافق در جامعه را محقق کند. برای سنجش افزایش ظرفیت‌های نظام سیاسی از دو شاخص بهره‌وری و اثربخشی استفاده می‌شود.

^۰ Capacity

برای تحقق کارآمدی بیشتر، رقابت عنصری اساسی است و از این‌رو، مقدمه‌ی رقابت یعنی مشارکت نیز ضرورتی گریزناپذیر است.

رقابت همچنین امکان چرخش نخبگان و جا به جا شدن مساملت‌آمیز مدیریت سیاسی جامعه را هم فراهم می‌کند، چرخشی که خود

پیامد ناگزیر رقابت است.

فکر کنید:

چه سازوکاری باعث می‌شود رقابت به چرخش قدرت در میان مدیران سیاسی منتهی شود؟

در مواردی که رقابت محدود شود، چه بر سر چرخش قدرت می‌آید؟

با کند شدن و محدود شدن چرخش قدرت، کارآمدی چگونه لطمه خواهد دید.

یافتن پیوند بین سه عنصر- رقابت، چرخش و کارآمدی، درک بهتری از توسعه‌ی سیاسی در بعد افزایش ظرفیت‌های نظام سیاسی

می‌دهد.

سوم ٰ تمایزیابی^۱

تمایزیابی در واقع راهی است برای کارآمدن کردن و ثبات نظام سیاسی و اجرایی از طریق:

- گسترش ساختارها و نهادها؛
- تقسیم کار؛
- اختصاصی شدن کارکردهای نهادها؛ و در نهایت
- پیوند دادن دوباره‌ی این ساختارهای متمایز شده و تخصصی شده

^۱ Differentiation

تمایزیابی، در اساس، بخشی از فرآیند گذار از یک جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مدرن هم محسوب می‌شود. با تمایزیابی ساختارها و نهادها، نقش‌ها و وظایف از هم جدا می‌شوند و امور غیرشخصی شده و ضوابط از طریق قانون و مقررات جای روابط و رویه‌های فردی را می‌گیرد. این تمایزیابی که در جریان بوروکراتیزه شدن نظام اجرایی انجام می‌گیرد، راه را برای حکومت مطلقه و خودسرانه تنگ می‌کند، زیرا تصمیمات باید در چارچوب قانون صورت بگیرد و رویه‌های مشخص خود را در درون ساختار بوروکراتیزه شده، طی کند. به این ترتیب، اسباب و لوازم نهادی دموکراتیکتر شدن نظام سیاسی هم به نحو بالقوه فراهم می‌شود.

فکر کنید + بحث کنید :

نمونه‌ی انتخابات در جمهوری اسلامی را در نظر بگیرید. تمایزیابی ساختاری در جریان تعیین صلاحیت نامزدها تا چه اندازه و به چه شیوه‌ای عملی شده است؟

در چه مواردی این تمایزیابی مخدوش می‌شود؟ چه سازوکاری باعث عدم تمایزیابی و مخلوط شدن نقشها و وظایف می‌شود؟

● پیوستگی ابعاد

با آن که از نظر تحلیلی می‌شود توسعه سیاسی را به ابعاد متفاوت (در اینجا مثلاً به سه بعد) تجزیه کرد اما، به طور کلی این سه بعد مانند تار و پود در هم تنیده شده‌اند.

از یک سو گسترش ساختارها و تخصصی شدن نهادها (تمایزیابی) و پیامدهای عملی آن منجر به افزایش ظرفیت و کارآمدی نظام سیاسی و اجرایی می‌شود. از طرف دیگر، افزایش کارآمدی نیازمند مشارکت و رقابت است و مشارکت و رقابت نیازمند برابری. همه‌ی این موارد لازم است که مطابق موازینی غیرشخصی به انجام برسد که نیازمند قانون مدرن است و برای رسیدن به قانون مدرن و اجرای آن، باید روالهای مشخص تعبیه شود که از طریق بوروکراسی انجام می‌پذیرد. همه این ابعاد در مجموع نظام سیاسی را می‌توانند بالقوه به سمت دموکراتیکتر شدن رهنمون شود.

اهمیت توسعه‌ی سیاسی

توسعه‌ی سیاسی به یک اعتبار بخشی طبیعی و اجتناب ناپذیر از فرآیند رشد و دگرگونی جامعه‌هاست. درست است که با توسعه‌ی سیاسی، نظام سیاسی دستخوش تغییر می‌شود، اما این تغییرات در واقع ضامن بقای نظام سیاسی است. به این اعتبار، برای هر نظام سیاسی، تن دادن به توسعه‌ی سیاسی وارد شدن در معامله‌ای است که هزینه‌ی آن پذیرش تغییرات در خود است اما سودش ثبات سیاسی بیشتر خواهد بود. تردیدی نیست تا رسیدن از نظم سیاسی قبلی به نظم سیاسی جدید بیشتری‌هایی، کم یا زیاد، رخ خواهد داد. اما گریک نظام سیاسی، و نیز جاذشینان و مخالفانش، به اهمیت فرآیند طبیعی توسعه‌ی سیاسی وقف باشند و از مهارت و عزم لازم برای گذار آرام و تدریجی این جریان برخوردار باشند، توسعه‌ی سیاسی میتواند موهبتی برای یک جامعه باشد تا بتواند خود را با تحولاتی که در درونش رخ میدهد سازگار کند. بدون این گذار، جامعه‌ها دستخوش بحران‌هایی می‌شوند که نظم سیاسی و مردم را به اندازه‌هایی متفاوت دچار رنج و حرمان می‌کند. از اینرو وقوف به اهمیتی که توسعه‌ی سیاسی برای جامعه‌ها دارد، امکان می‌دهد نظام سیاسی و جاذشینانش بدن آن که تصورات نادرستی از توسعه سیاسی داشته باشند بتوانند از مزایای آن سود ببرند.



موانع توسعه‌ی سیاسی

در جریان توسعه‌ی سیاسی، موانع بسیاری ظاهر می‌شود. شمار و سرشت این موانع از جامعه‌ای تا جامعه‌ای دیگر متفاوت است. این

موانع را به طور کلی می‌شود به چند نوع تقسیم کرد :

۱- موانع اقتصادی

معمولًا سطح مناسبی از توسعه‌ی اقتصادی لازمه یا حتی پیششرط توسعه‌ی سیاسی به حساب آمده است. بدون توسعه‌ی اقتصادی، معمولاً توسعه‌ی سیاسی یا راه نمی‌افتد یا با چالش‌هایی جدی مواجه می‌شود. از جمله این که وقتی توسعه‌ی اقتصادی به رفاه کافی منجر نشده باشد، معمولًا تقاضا برای گسترش فضای سیاسی به دستور کار اجتماعی بدل نمی‌شود، و حتی شاید نتوان نشان داد که وضعیت نابسامان اقتصادی می‌تواند ناشی از فقدان میزان لازمی از توسعه‌ی سیاسی است.

۲- موانع فرهنگی

توسعه‌ی سیاسی مستلزم تغییراتی در نظام سیاسی است. از این رو وضعیت فرهنگ عمومی جامعه و مهمتر از آن، فرهنگ سیاسی باید با توسعه‌ی سیاسی همراه باشد. از آنجا که توسعه‌ی سیاسی در حالت کلی مضمونی دموکراتیک دارد، فرهنگ‌هایی که محتوای دموکراتیک در آنها برجسته نیست، معمولًا به صورت مانعی در برابر تحول دموکراتیک در جریان توسعه‌ی سیاسی بدل می‌شوند و رسیدن آن را به مقصود با چالش روپرتو می‌کنند.

۳- موانع سیاسی

عناصر تشکیل دهنده‌ی عرصه‌ی سیاسی، ترکیب و ارتباط میان آنها نیز می‌تواند به مانعی در توسعه‌ی سیاسی بدل شود. به عنوان مثال اگر نهادهای غیر انتخابی بر نهادهای انتخابی چیره باشند، تغییرات سیاسی از دل انتخابات، که معمولًا راهی برای باز شدن نظام سیاسی به روی تقاضاهای جدید است، با مشکل مواجه می‌شود. به علاوه، این که نظام سیاسی موجود از چه هویت تاریخی



برخوردار است و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن مشروعیت کل را چگونه تعریف و محقق می‌کند نیز می‌تواند توسعه‌ی سیاسی را با چالش مواجه کند.

۴- موانع حقوقی

موانع توسعه‌ی سیاسی گاهی شکل حقوقی به خود می‌گیرند. این موانع می‌تواند در قالب حقوق اساسی و طی قانون اساسی ظاهر شوند که از پیش راه را بر تحول سیاسی می‌بندند. مثلاً در کشوری که نظام سلطنتی و دیعه‌ی الهی شمرده شود که خداوند به پادشاه اعطای می‌کند، تغییر و توسعه‌ی نظام سیاسی عملًا از خواست و تصمیم مردم کنار گذاشته می‌شود. قوانین عادی و سیاسی، بویژه در مورد انتخابات نیز می‌توانند به گونه‌ای تنظیم شوند که راه را برای تحول از طریق مسیرهای انتخاباتی مسدود یا دست کم کند و محدود کنند.

۵- موانع اجتماعی

گذشته از همه‌ی این موانع، میزان و ماهیت پیوندهای اجتماعی در یک جامعه نیز می‌تواند به عنوان مانع بر سر راه توسعه‌ی سیاسی ظاهر شود. در جامعه‌ای که پیوندهای اجتماعی مبتنی بر اعتماد ضعیف باشد و سرمایه‌ی اجتماعی در سطح مطلوبی قرار نداشته باشد، حرکت به سوی توسعه‌ی سیاسی اگر هم میسر شود، عملاً با چالشهایی بنیادبرانداز روبرو خواهد شد. مثلاً یکی از شکل‌های بروز انسجام اجتماعی خود را در این موضوع نشان می‌دهد که همه ساکنان یک کشور خود را ملتی تعریف کنند که می‌خواهند در این چارچوب جغرافیایی واحد با هم زندگی کنند. اگر بخش‌های مهمی از ساکنان یک کشور چنین خواست و اراده‌ای نداشته باشند، توسعه‌ی سیاسی منفعتی همگانی نخواهد شد و گاهی حاکمان هم آن را تهدید امنیتی به حساب می‌آورند.

فکر کنید + بحث کنید :

جامعه‌ی ایران را در نظر بگیرید. سپس سعی کنید با بحث و گفتگو و مطالعه، در هر یک از پنج بعد گفته شده در بالا، فهرستی از موانع مختلف تهیه کنید.



بن‌بست توسعه‌ی سیاسی

سخن از بن‌بست البته بنا به بینانها تحلیل اجتماعی، سخن دقیقی نیست. قبول بن‌بست به معنی پذیرش عدم امکان وقوع برخی رویدادها و تغییرات است. اما چه از نظر تجربی چه از نظر منطقی به سختی میتوان حکم به بن‌بست داد. استفاده از اصطلاح بن‌بست سیاسی یا بن‌بست توسعه سیاسی نیز اغلب به خاطر توجه دادن به موقعیت‌های خطیر بوده است. مقصود از بن‌بست توسعه‌ی سیاسی اشاره به موقعیتی است که تحولات اجتماعی و اقتصادی به گونه‌ای پیش رفته‌اند که به اوضاع و احوال سیاسی و شیوه‌ی حکمرانی نیز به طور اجتناب ناپذیری نیازمند تغییر است. به عبارت دیگر، تحولات اقتصادی و اجتماعی نیازها و خواسته‌های جدیدی به میان آورده و نظام سیاسی برای پاسخ به این نیازها و تقاضاهای جدید باید به خود تکانی بدهد و چنان تحول پیدا کند که بتواند به این خواسته‌های جدید پاسخ دهد. پاسخ به نیازها و تقاضاهای جدید البته مستلزم تغییراتی در پرسنل، سیاست‌ها و حتی ساختار نظام سیاسی موجود است. اما در صورتی که حاکمان واقعیت تغییرات رخ داده و وجود تقاضاهای جدید را منکر شوند یا با وجود اذعان به آن در برابر تغییرات لازم در نظام سیاسی مقاومت کنند، توسعه‌ی سیاسی با مشکل روبرو می‌شود. در صورتی که افراد و نیروهای خواهان تغییر نیز فاقد توانایی و یا مهارت لازم برای اعمال فشار لازم به نظام سیاسی برای قبول تغییرات لازم باشند، برای توسعه‌ی سیاسی بن‌بستی ظاهر می‌شود. خروج از این بن‌بست گاه با انقلاب و فروپاشی سیاسی میسر می‌شود و گاه با کودتا یا حتی دخالت نظامی خارجی، پیامدهای هر یک از این اتفاقات به طور کلی مسیر توسعه‌ی سیاسی را با چالش‌های جدیدی مواجه می‌کند.



توسعه‌ی سیاسی، انتخابات و زنان

انتخابات، نهادهای انتخاباتی و رویه‌های انتخاباتی معمولاً از جمله مجراهایی هستند که توسعه‌ی سیاسی مساملت‌آمیز و آرام می‌تواند از طریق آنها به جریان بیافتد. اما این که انتخابات تا چه اندازه بتواند به این موضوع کمک کند به عناصر متعددی مربوط

می‌شود، از جمله به :

- جایگاه نهادهای انتخاباتی در ساختار سیاسی
- نظام انتخاباتی
- قوانین انتخاباتی
- رویه‌های انتخاباتی
- میزان مشارکت و رقابت
- وضعیت آزادی بیان و دسترسی به اطلاعات
- وضعیت نظارت بر انتخابات
- شیوه‌های حل و فصل منازعات انتخاباتی
- ... و ...

یکی از جنبه‌های مهم انتخابات در ارتباط با توسعه‌ی سیاسی این است که آیا نظام انتخاباتی و رویه‌های آن تا چه حد به گروههای حاشیه‌ذینین اجتماعی اجازه شرکت منصفانه در رقابت انتخاباتی می‌دهد. چون یکی از ویژگیهای توسعه‌ی سیاسی همان طور که پیشتر اشاره شد افزایش ظرفیت‌های نظام سیاسی برای پاسخ به تقاضاهای جدید است. وقتی گروههای حاشیه‌ذینین اجتماعی که تا به حال راهی به درون نظام سیاسی نداده‌اند نیروی بیشتری می‌گیرند، نظام سیاسی باید بتواند به این تقاضاهای جدید واکنش مناسب نشان دهد.

یکی از این گروههای حاشیه‌ذینین اجتماعی زنان هستند که از نظر سیاسی سنتاً حاشیه‌ذینین به حساب آمده‌اند. اکنون که زنان در همه‌ی جامعه‌ها از نظر اجتماعی نیرومندتر شده‌اند، مایلند نمایندگانی از جانب خود برای حفظ منافع و علائق خاص خودشان در



نظام تصمیم‌گیری داشته باشد. از این‌رو، تحقق مشارکت زنان در انتخابات، و هموار کردن مسیر برای حضور تقاضاهای آنان در نظام سیاسی و تصمیم‌گیری یکی از جنبه‌های مهم توسعه‌ی سیاسی به شمار می‌رود. گاهی برای این منظور از نظمهای جبرانی (مانند سهمیه برای زنان در پارلمان) استفاده می‌شود تا اصل برابری که بعد اساسی توسعه‌ی سیاسی محسوب می‌شود، امکان تحقق بیابد. اما روشن است که این امر بدون توامند ساختن زنان برای پر کردن ظرفیت‌های جدید که به روی آنان گشوده می‌شود، میسر نخواهد

شد.



پرسش‌ها و چالش‌هایی برای بحث

با توجه به آشنایی مقدماتی با مفهوم و ابعاد توسعه‌ی سیاسی، اکنون لازم است به پرسش‌ها و چالش‌هایی بیاندیشیم که در جریان توسعه‌ی سیاسی رخ میدهد. این چالش‌ها متعددند و پرسش‌های بسیاری برミانگیزند. در اینجا صرفاً به برخی از این پرسش‌ها و چالش‌ها اشاره می‌شود:

مباده و مقصد توسعه‌ی سیاسی

- آیا توسعه‌ی سیاسی در همه‌ی جامعه‌ها از مباده یکسانی آغاز می‌شود؟
- اگر مباده توسعه‌ی سیاسی در جامعه‌ها فرق می‌کند، آیا مقصد یا نتیجه‌ی نهایی توسعه‌ی سیاسی یکسان نیست؟

در زمینه‌ی مطالعات توسعه تا مدت‌ها این انگاره^۷ غالب بوده است که مسیر و مقصد توسعه به طور کلی و توسعه‌ی سیاسی به طور خاص همان است که کشورهای غربی طی کرده‌اند. اما از اواخر دهه‌ی هفتاد میلادی و در اثر تحولات فکری و عملی، این انگاره اعتبار خود را از دست داده است. وجود ناکامی‌های اقتصادی کشورهایی که برنامه‌های مدرن‌سازی به سبک غربی را دنبال می‌کردند، فقدان آن نوع توسعه‌ی سیاسی که تصور می‌شد در پی تحولات اقتصادی از راه خواهد رسید، تحولاتی مانند انقلاب ایران که (بنا به برخی تفسیرها) بر ضد مدرن‌سازی صورت گرفت، بازگشت دوباره‌ی مذهب به عرصه‌ی عمومی، در جهانی که تصور می‌شد مسیر بی‌بازگشت به سوی سکولاریزم را طی می‌کند، در کنار رشد نگرش‌های پسامدرن و رد درک خطی از تحولات تاریخی، همه و همه دست به دست هم داده‌اند تا دیگر نتوان برای مسیر و مقصد توسعه‌ی سیاسی یک تصویر واحد ارائه داد. در واقع، توسعه‌ی سیاسی در هر جامعه سرشت و سرنوشت خاص خود دارد.

^۷ Paradigm



چالش‌های توسعه سیاسی

• آیا توسعه‌ی سیاسی، حتی وقتی با خواست «بالایها» شروع می‌شود، به چالش و تنش قابل ملاحظه‌ای پیش میرود؟

• تنشها و چالش‌های توسعه سیاسی چیست و چراست؟

هویت:

اولین موضوعی که در بیشتر جامعه‌ها موضوع چالش می‌شود، هویتی است که بر مبنای آن قرار است جمعیتی با گونه‌گونی‌های بسیار گرد هم آیند، سرزمینی واحد داشته باشند، و به نظام سیاسی واحدی تن دهند. به این ترتیب مرزهای اجتماعی و جغرافیایی از نو باید ترسیم شود و جامعه به توافق برسد که چرا می‌خواهند یا نمی‌خواهند در یک نظام سیاسی و جغرافیایی واحد (کشور) به زندگی با هم ادامه دهند.

مشروعیت:

پرسش اساسی در زمینه‌ی مشروعیت این است که چرا باید از حاکمان فرمان برد. وقتی فرآیند توسعه‌ی سیاسی آغاز می‌شود یعنی که مشروعیت دچار بحران بوده است. اما برای رفتن از مشروعیت قبلی (که ممکن است جنبه‌ی سنتی یا کاریزماتیک داشته) به مشروعیت جدید (که باید جنبه‌ی قانونی داشته باشد) تنشها و چالش‌های بسیاری پدید می‌آید.

اقتدار و نفوذ:

معمولاً در جریان توسعه‌ی سیاسی هنگامی که نظام سیاسی موجود شروع به تغییر می‌کند، اغلب هم‌زمان با بحران هویت و مشروعیت، نفوذ دولت مرکزی در تمام فلمندو حاکمیتش دستخوش بحران می‌شود. به عبارت دیگر، همه‌ی مناطق دیگر لزوماً، تابع و فرمانبردار نظمی که حکومت مرکزی مستقر کرده نیستند و ساز خود را به صدا درمی‌آورند. در چنین وضعیتی، البته برقراری دوباره نفوذ دولت در قلمرو حاکمیتش، مستلزم بازسازی هویت و مشروعیت است.



مشارکت :

وقتی نظم سیاسی کهن شروع به تغییر می‌کند، گروههای حاشیه نشین اجتماعی خواهان شرکت در فرآیندهای سیاسی و تصمیم‌گیریها و سیاست گزاری‌ها می‌شوند. ورود نیروهای جدید که با خود تقاضاهای جدیدی وارد عرصه‌ی سیاسی می‌کنند، این عرصه را با ابوه متنواعی از تقاضاهای در حال رقابت و کشمکش رو برو می‌کند. احزاب و سازمانهای سیاسی به شکلی قارچ گونه رشد می‌کنند و تظاهرات و اعتراضات به جریانی روزمره بدل می‌شود. همه می‌خواهند در سیاست مشارکت داشته باشند، اما رسیدن به نظم جدیدی که بتواند به این تقاضاهای سامان بدهد، فرآیندی دشوار و پرتوش پیش رو خواهد داشت.

توزیع :

به یاد داشته باشید که یکی از ابعاد مهم توسعه‌ی سیاسی برابری بود. وقتی پای منابع مادی در میان باشد، این برابری به معنی توزیع عادلانه‌ی منابع است. توسعه‌ی سیاسی آغاز می‌شود چون نظم سیاسی موجود قادر نیست با تحولاتی که در بستر اجتماعی و اقتصادی رخ داده، هماهنگ شود. بخشی از ناهمانگی ناشی از توزیع نادرست منابع عمومی، بویژه منابع مادی، است. به میزانی که دولتها در این توزیع نقش داشته باشند، این بحران بیشتر به سمت دولت و مبانی مشروعیت و کارآمدی آن معطوف می‌شود. به عبارت دیگر، مشکلی که اساساً ممکن است ماهیت اقتصادی داشته باشد به امری سیاسی بدل می‌شود. به علاوه، به دلیل افزایش مشارکت و به میان آمدن تقاضاهای جدید و ورود حاشیه‌ذشینان اجتماعی پیشین به متن جامعه، باز توزیع به موضوعی اساسی در خط مشیهای توسعه‌ای تبدیل می‌شود.

تا اینجا، با مفهوم توسعه‌ی سیاسی آشنا شده‌اید؛

تعریف‌هایی را که کوشش می‌کنند این مفهوم را بسط دهند و مشخص کنند، می‌شناسید؛

رابطه‌ی آن را با توسعه‌ی اقتصادی می‌دانید،

ابعادش را شناخته‌اید؛ و از



بحرانها و چالش‌های اطلاع دارد.

اکنون به این پرسش‌ها هم فکر کنید و آنها را با دیگران به بحث بگذارید و برای پاسخهای محتملش، جستجو کنید:

● **توسعه‌ی سیاسی با خود چه چیزهای می‌آورد و چه چیزهایی را می‌برد؟**

ثبت / بی‌ثبتی

رضایت / نارضایتی

وحدت / تجزیه

● **توسعه‌ی سیاسی اساساً چه ضرورتی دارد؟**

آیا توسعه سیاسی گریزپذیر است؟

اگر توسعه‌ی سیاسی رخ ندهد، چه مشکلی پیش می‌آید؟

آیا توسعه سیاسی یا دین تضادی دارد؟

● **چه چیزها توسعه‌ی سیاسی را تسهیل می‌کند و چه چیزها جلوی آن را می‌گیرد؟**

ساختار رابطه‌ای دولت با جامعه

فرهنگ سیاسی

ایدئولوژیهای سیاسی



سننهای اجتماعی

عوامل جغرافیایی و اقلیمی

روابط بینالمللی

ساخت حقوقی قدرت

نظمیان

روحانیان

هویت و ترکیب نخبگان حاکم

هویت و ترکیب اپوزیسیون

سطح توسعه‌ی اقتصادی



برخی منابع مفید:

کتاب

- Ball, T., Farr, J. and Hanson, R. 1995. Political Innovation And Conceptual Change: New York.
- David Robertson. 2002. The Routledge Dictionary of Politics, Routledge: London.
- Haynes, Jeff. 2001. Democracy and Political Change in the 'Third World, Routledge: London.
- Kamrava, Mehran.1996. Understanding Comparative Politics. Routledge: London.
- Kesselman, M., Krieger J. and. Joseph, W. A, 2007. Introduction to Comparative Politics: Political Challenges And Changing Agendas, Wadsworth: Boston.
- Kingsbury, D. 2007. Political Development, Routledge: New York.
- Routs, Chris and Davis, Howard. 2003. Social Change and Political Transformation, UCL Press Limited: London.
- Smith, B.C. 2003. Understanding Third World Politics, Theories of Political Change and Development, Palgrave: New York.

بشيریه، حسین: موانع توسعه سیاسی در ایران. گام نو، ۱۳۸۷. تهران

مقالات:

- Maryam Karimi. Political Development Concept by Looking Briefly at the Iran's Mohammad Reza Pahlavi Rule. Journal of Public Administration and Governance, 2014, Vol. 4, No. 4.
- Huntington, Samuel P. Political Development and Political Decay, World Politics, Volume 17, Issue 03, April 1965, pp 386-430
- Ruttan, W. V., What Happened to Political Development. Economic Development Center, University of Minnesota. Nov. 1989., Bulletin Number 8910.
- Wiarda, H. 1989. Rethinking Political Development: A Look Backward over Thirty Years, And a Look Ahead. Studies in Comparative International Development, Winter 1989/90. Vol. 24, No. 4, pp 6582.
- Wucherpfennig, J., Zurich, E. and Deutsch, F. 2009. Modernization and Democracy: Theories and Evidence Revisited. Livingreviews.org, 2009

لئونارد باینده، پژوهانهای توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه سروی. فصلنامه مطالعات راهبردی، سال اول، شماره ۱، پاییز ۱۳۷۷، ص ۲۲۳.